

دولت آینده و الزام‌های گریزناپذیر

نوشته دکتر فریبرز رئیس دانا

انتخاب آقای سید محمد خاتمی هفتمین رئیس جمهوری ایران در تاریخ کوتاه انتخابات کشور با هیجان کم نظیر و چه بسا بی نظیری همراه بود. این هیجان از چند جهت اهمیت و ویژگی داشت:

یکی از حیث گستردگی جغرافیایی هیجان، گرچه بهر حال بیشترین مقدار مشارکت‌ها از آن جوانان، زنان و بخصوص ساکنان پایتخت و شهرهای بزرگ بود، اما بنا به نتایج و گزارشها در اقصا نقاط کشور شامل روستاهای دور دست و شهرهای کوچک گرایش ویژه برای رأی دادن هیجان‌آمیز شکل گرفته بود.

دوم، از حیث بالا بودن سرعت روند گسترش هیجان، بی تردید بخش قابل توجهی از رأی دهندگان بیست میلیونی به ایشان، ایشان را تا چهار- پنج ماه قبل از انتخابات نمی‌شناختند یا بخوبی نمی‌شناختند. برای این ادعا می‌توان به این دلیل روشن توجه کرد که جوانان و زنان و روستائیان و کارگران نامشکل و اقشار عادی مشابه با ایشان هم اکنون از کجا می‌دانند که مثلاً وزیر ارشاد و فرهنگ اسلامی قبلی و یا وزیر مسکن و شهرسازی اسبق چه کسی بوده و اگر هم بشناسند از کجا می‌دانند گرایش، توان و برنامه او برای پاسخگویی به مسایل مردم ایشان چیست؟

سوم، از حیث آهنگ اوج‌گیری هیجان، به این معنا که درصد طرفداری از ایشان هفته به هفته و سپس روز به روز با تصاعد هندسی بالا می‌رفت. می‌توان ادعا کرد که بخش اعظم ۴/۸ میلیون محصل غیر دانشگاهی و در حدود ۱/۵ محصل دانشگاهی و در حدود ۴-۵ میلیون خانم خانه‌دار یا شاغل میان سال و بزرگ سال شهرنشین تا بعد از نوروز سال ۱۳۷۶ تصمیم خود را برای انتخاب کاندیدای مورد نظر نگرفته بودند. چه بسا ایشان، براساس آنچه که به تجربه و نظر سنجی و استنباط عمومی می‌توان یافت، تصمیم نداشتند به نامزدی که به رغم ایشان ممکن است شرایط را برای خواستهای حداقل آنان فراهم نیارد، رأی بدهند، چه بسا آنان اساساً رأی نمی‌دادند. آهنگ رشد چنان بود که تقابل دو چهره نامزد، لحظه به لحظه شمار بیشتری از مردم را به این باور کشانیده بود که با رأی خود نشان دهند که در واقع دیگر به چه چیزی علاقه و باور ندارند و یا دستکم از آن خسته شده‌اند.

چهارم، از حیث پائین بودن قابلیت پیش‌بینی

نتیجه آن. تا حدود ۱۰ روز قبل از انتخابات، شمار زیادی از صاحب‌نظران یا نظردهندگان (از جمله خود من) را باور بر این بود که این انتخابات در مرز ۴۵-۵۵ درصد (بدون احتساب آرای دو نامزد کم احتمال) و بیشتر به سود آقای ناطق نوری تمام خواهد شد. کسی از نظر سنجی‌های بی طرفانه آگاهی نداشت. نظر سنجی‌های رسمی در اختیار قرار نمی‌گرفت، نظر سنجی‌های زیادی در مطبوعات بی پایه، ناجدی، جانب‌دارانه و یا من درآوردی بودند. چه بسا که نظرهای دایر بر ۴۵-۵۵ در حدود ۲ هفته تا ۱ هفته قبل از انتخابات بر پایه احساس و برداشت عمومی از آرا و تمایل عمومی مدیریت جامعه، می‌توانست در موقع خود مقبول باشد. واقعاً اما همه چیز در دو سه هفته قبل از انتخابات بویژه در هفته آخر تغییر کرد. موج هیجان بطور ناگهانی و براساس نرخ تصاعدی بسیار بالا به نفع آقای سید محمد خاتمی به حرکت آمد. احساس مشترکی در میان رأی‌دهندگان در دیدن آغاز کرد و بر سرعت خود همی بیفزود تا آنکه ایشان می‌تواند تبلور خواست- اگر نه اراده- جمعی باشد، ولو آنکه فقط در لحظه همین انتخابات- و نه بعدها- شفافیت بیاید. این احساس و تحول و تحرک آن نه در روانشناسی اجتماعی تسوده‌ها و نه در مهندسی انتخابات برای دانش امروزی علوم سیاسی ناشناخته نیست.

این هیجان پس از حمایت‌های جدی شده جناح معتقد به سختگیری‌های کمتر، انعطاف بیشتر، انتقادپذیری بالاتر، آمادگی فزونتر برای گشایش‌ها و تمایل مثبت‌تر به مسایل جوانان و زنان، شدت بیشتری یافت. وقتی این جناح موفق شد از نیروی تسلط بیشتر جناح مقابل بر رسانه‌ها و سوابق تبلیغاتی و مسافرت‌های نامزد آن، اهرمی برای بالا بردن خود بسازد، در واقع موفق شد هم زمان چهره دلخواه خود را نیز از نامزد خود در ذهن‌ها بنشانند و از همه مهمتر آن را چهره‌ی متضاد با چهره مقابل معرفی کند و برای مظلومیت و محرومیت ضمنی خود، از هیجانهای آفریده شده تسوده‌ها یاری به‌طلبند و به اینسان دور حرکت آنها هرچه تندتر کند. رأی دهندگان به نامزد این جناح برای دفاع از چهره ترسیم شده ذهنی خود که باید تبلور نیروی آنها در برابر نیروی باشد که بر آنها مسلط شده بود، هرچه بیشتر به رأی دادن تمایل پیدا کردند. به این ترتیب ابتکار عمل در ارائه تصویری

روشن که بر آینده‌ی محذب بازناب نیافته باشد، از دست جناح رقیب خارج شد. واقعیت آن است که با نگاهی به ژرفای شعارها و برنامه‌های کلی‌گویانه تبلیغاتی دو جناح، و نیز با کند و کاو در آنچه که جناح ناپیروزمند در چند ماه گذشته در نشریات تحلیلی خود منتشر کرده است نمی‌توان تفاوت جدی را در میان گرایش‌های پایه‌ی اعلام شده در مقایسه با شکافی که نتیجه انتخابات نشان داد سراغ گرفت. این حرف، بویژه از این حیث که ائتلاف پیروزمند، خود می‌تواند طیفی از نظرهای متفاوت را در برداشته باشد، درست است. طیف‌های «سختگیر» در حوزه‌های خاصی در ائتلاف یاد شده نیز وجود داشته است و تجربه حکومت و زمامداری ارگانها و نهاد‌های مختلف، بر آن گواهی می‌دهد. اصلاح موضع سریع و توضیح دیدگاهها و کوشش برای برداشتن نمادها و نشانه‌هایی که هر زمینه‌های مختلف، مانند جوانان و زنان و نقش بازاریان بر چهره و مواضع جناح رقیب ترسیم می‌شد، البته از سوی این جناح خیلی دیر صورت گرفت و نتیجه‌ی معکوس داد، زیرا حمل به انفعال و کوشش برای جلب آرای مصنوعی می‌شد.

ششم، در آخرین روزها، اعلام پشتیبانی و نظارت مقام رهبری از انتخابات سالم و بی‌تقلب و خنثی کردن توطئه‌ی که در بعد از ظهر عاشورا برای از میدان به در بردن یکی از نامزدها یا از طریق آرا یا از طریق حذف صلاحیت وی- شده بود و همانند آن، حرف تعیین کننده را در جلب آرای مردم زد. این آرا که از ذخیره بی‌رأی‌ها بیرون می‌آمد، آشکارا با نسبت بسیار بالا به نفع نامزد پیروزمند راهی صندوق‌ها می‌شد.

در همه این احوال، سرعت مردم برای به میدان رأی آمدن خیلی بیشتر از رشد هوشیاری آنان برای تشخیص توانایی واقعی برای تحقق آن تصویر ذهنی بود که به نامزد موفق منتسب می‌شد. به ویژه تشخیص معنادار بودن تفاوت‌هایی که می‌توانست در صحنه عمل در ماهها و سالهای آینده اتفاق بیفتد، چونان مشاهده تصویرهای چسبیده بر روی دیوارها به وسیله یک فرد سوار بر قطار به هنگام حرکت سریع آن، بکلی در برابر سرعت تصمیم‌گیری گروه‌های مختلف اجتماعی رأی دهنده رنگ باخت. پیامها و مصاحبه‌ها و نطق‌های بعدی رئیس‌جمهور منتخب و این واقعه که ۲۱۴ تن از نمایندگان اکثریت قاطع رأی دهنده به ایشان (یعنی در حدود ۸۰ درصد از مجلسیان) به نامزد ناموفق، که ۲۶

اجتماعی

درصد از آرا ایدست آورده بود، برای آنکه در مسند ریاست مجلس بنشیند، توانست کاری کند مانند گذشتن ناگهانی سرحد و کشیده شدن ترمزها زیر افرصت داد تا تصویرهای واقعی، گرچه مبهم و کلی شناسایی شود. اما هنوز هیچکس چیز زیادی از آینده نزدیک نمی داند، مگر کسانی که برای ایجاد آن مشخصاً نیرو و صرف می کنند و طراحی آن را در دست دارند، آن هم با احتمال، زیر اسیر حوادث دیگری نیز خارج از اراده هادر جریان اند.

اکنون دیگر، بنظر نمی رسد از همان آغاز کار، در راستای سیاستها و سوگیری های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشور جدایی چندانی از خط میانی نسبتاً اصلاح شده (بیشتر متعلق به سال ۱۳۷۵) بوجود بیاید. تفاوت های چندی البته بین گرایش ها، سلیقه ها و از همه مهمتر ناشی از نیروی اقتصادی پشتیبانی کننده آنها احتمال وقوع دارد (و در صورت پیروزی رقیب نیز احتمال داشت)، اما راستای اصلی کما بیش بی تغییر می ماند. این خط میانی، همان است که از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۴ ادامه داشت و در سال ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ تغییر جهت جدی را تحت تأثیر دو نیروی اقتصادی- سیاسی تجربه کرد. نخست اصلاح سیاست تعدیل و خصوصی سازی و آزادسازی اقتصاد بود که بخاطر فشارها و ناراضی های تورمی از یک سو و فشار بر بنیه هزینه تولید صنعتی از دیگر سو اتفاق می افتاد. دوم، همین سیاست از آنجا که موجب کاهش سطح صادرات و سود صادرکنندگان سنتی (بویژه فرش) و بازاربان می شد از اواخر ۱۳۷۵ زیر فشار و درخواست ایشان شروع به توقف کرد. هر دو سیاست، از ملاحظه های سیاسی و انتخاباتی فارغ نبود. چه بسا که عقب نشینی اواخر سال ۱۳۷۵ کوششی بود برای جلب آرا و ایجاد شرایط هموار، همانطور که سیاست نخست واکتشی بود ناگزیر، در برابر ناراضی ها.

نیروهای مؤثر بر ساختارهای اجتماعی- اقتصادی

اما با آنکه راه و چاره و تدبیرهای اقتصادی میانی محوره های اصلی را تشکیل می دهند بنظر می رسد که پیروزی جناح مربوط به رئیس جمهور منتخب می تواند به اعمال بیشتر سیاستهای کنترل و مطوف به توزیع درآمد بینجامد، اما این امر ادامه فرایند خصوصی سازی و واگذاری و همزیستی با فعالیت ها و بهره وری های ویژه صادرکنندگان و تجار را به هیچ زوی نفی نمی کند. بنظر می رسد که نوعی تعادل، همسازی، تقسیم نیرو، تقسیم وظایف و تقسیم حوزه های فعالیت سیاسی و اقتصادی، در چارچوب ضابطه های تازه تر با کمک شورای تشخیص مصلحت نظام به ریاست آقای هاشمی رفسنجانی برای آینده تصویر شده است.

در این میان البته که افزایش سطح اشتغال، کاهش نرخ تورم و ادامه فرایندهای گسترش زیر ساختها سه سیاست اصلی هستند که توسط هر دو جناح- و حتی

نامزدهای کاملاً در اقلیت- دنبال می شدند- می شوند. مهم آن است که بدانیم آیا آرایش مجدد نیروها، در چارچوب ائتلاف جناح پیروزمند و اعلام موضع رئیس جمهور منتخب برای همکاری کامل با سایر نهادها و حرکت قطعی در چارچوب اصول جا افتاده نظام، آیا خواهد توانست به فرایند رشد سریع، توسعه همگانی و پایدار، مهار تورم، ایجاد رونق درآمدی و اشتغالی و بالاخره حل شکاف آزاددهنده سطح درآمدها پاسخ بدهد یا خیر؟ در این سوی، هنوز برنامه مدونی بجز تجربه های راه حل میانه و سیاستهای پراکنده ای که بوسیله مجمع روحانیون مبارز و مجاهدین انقلاب اسلامی، در راستای اقتصاد سیاسی، بیان می شود در دست نیست. هستند کسانی که معتقدند برای موفقیت تجربه ها و سیاستهای راه حل میانی و طرفدار «تعادل ساختاری» باید باز صبر کرد و ناملامتها را تحمل کرد و قربانیهای بیشتری از حیث اقتصادی پرداخت. و در این میان کم نیستند کسانی که



تصویری از یک فرد که در حال تفکر است.

برآند راه حل مزبور اگر در اختیار جناح نابرنده قرار می گرفت بسیار مؤثرتر عمل می کرد.

بهرحال همه آنها اکنون دولت را در اتخاذ سیاست نولیبرال (بر خلاف طرح شعارهای زیر جناحهایی از جناح برنده انتخابات) تشویق و چه بسا هدایت خواهند کرد. نیروهای مؤثر بر سرنوشت ساختارهای اجتماعی- اقتصادی، آن سان که بتواند تحول در روابط و نیروهای پایه ای و در میزان و گونه مشارکتهای مستمر مردمی پدید آورد وجود ندارد. حتا ائتلاف های جناح پیروز در سایه اتحاد قدرتمندتر در «کلیت نظام» و در چارچوب تسهیم وظایف جدید کم رنگ است. بی تردید اما، در شرایط فعلی ایجاد یک مسیر بقدر کافی گسترده و نالرزان «بیسمارکی برای رشد اقتصادی» ناممکن بنظر می رسد (اگر از این اصطلاح ناهنجار، زده نشویم، و من آن را برای فرایند رشد اقتصادی که می تواند در شرایط تعارض ها و رقابتها و تقابل های اقتصادی به یک ائتلاف نسبتاً پایدار همه گروهها و هم وزن کردن آنها برسد درست کردم). پس جایجایی ها و شرایط اقتصاد الکلنگی (این اصطلاح در مجله گزارش شماره ۵۷- صفحات ۱۹- ۲۱ توضیح داده شده است) آن سان که در چند سال اخیر پیش آمد و جایجایی رکود و تورم و رقابت برای کسب مازاد، سود، رانت و موفقیت در اقتصاد دولتی را بیان می داشت، باز پدید آمدنی هستند. نیروهای واقعی

اقتصاد گاه از تفاهمها و آقامنشی های سیاسی قوی تر عمل می کند. باید چاره جویی ها متوجه پایه های اقتصادی باشند. رئیس جمهوری منتخب که در بحث های انتخاباتی خود در سیمای جمهوری اسلامی ایران به نوعی از روش کدخدامنشی بین نیروها و نهادها انتقاد و جایگزینی قوانین و ضوابط را طلب می کرد، خود در نخستین روزهای پس از انتخاب در باره انتخاب وزیران در برابر خواست مجلس اظهار داشت که به گفت و شنود کارشناسی خواهد پرداخت. به این ترتیب است که وقتی قانونمندی پایه و پایدار جای خود را به مذاکره های خندان و تفاهم آمیز می دهد آن یکی نیز می تواند در برابر کشمکش جا خالی کند.

بحث نقادانه، نه حمله های قدرت طلبانه

بهرحال اکنون موج نخواستن ها و خواستن های انبوه نامتشکل مردم به سمت یک جهت خاص جریان دهی (کسانالیزه) می شود، چنانکه سیلاب قدرتمندی که به یک لوله بزرگ آبرسانی هدایت گردد، و در هر دو حالت باید ببینیم که این نیروی روان در دشتی وسیع پراکنده شده در زمین تشنه فرو رفته ناپدید خواهد شد و یا اینکه جریان توانمند تحول و آبادانی را خواهد ساخت و برای این که چنین شود ضروری است که:

هر دید تازه برای بهروزی و بهسازی باید با نقد گذشته همراه باشد. ببینید، بحث تحلیل نقادانه گذشته، نیرویی است برای راهگشایی مؤثر آینده و هرگز معنای آن حمله های جزمی و قدرت طلبانه به حریفان نیست. در این مورد چند مثال روشن را در اختیار قرار می دهم. اگر هدف مهار تورم در دستور کار است باید از کارشناسان و صاحب نظران گرفته تا مردم هادی کوچه و روستا یاری به طلبیم تا آنان مستقیم تر و فارغ از حرکت ناگزیر در مجراها و راهروهای که در آن قرار گرفته اند بگویند تورم ناشی از چیست، از چه رنج می برند و برای مهار آن باید کدام ساختار اساسی را هدف قرار داد، باید یا نقد گذشته بگویم چرا و چگونه تورم در دستگاه نهانی و در رگ و پی اقتصاد ما جوش خورد و حتی از آن بالاتر باید بگویم چرا نباید نمی توانیم تورم را یکسره ناپود کنیم و در این صورت تکلیف مادر برابر انبوه مردم نیازمند خود از آن سود می برند چیست، نگاه نقادانه، آن چیزی است که انبوه رأی دهندگان امروزی به آن به مثابه شجاعت علمی و اخلاقی و استقلال اندیشه و اتکا بر نظرات کارشناسان آزاد و مستقل می نگرند. می توان بر سر این موضوع یک کار تحقیقی و نظر سنجی را دنبال کرد، اما کارشناسانی که نبض زندگی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی مردم و کشور خود را در دست داشته اند، بی آنکه گوششان و احساسشان از نبض دیگری یا از خود پرستی های صرف مایه بگیرد، می توانند بر این مدعا رأی تأیید بگذارند. اگر چنین نیندیشیم، دستکم باید بپذیریم که وظیفه توده مردم به

پای صندوق آمدن بوده است و بس، و آنهم در جستجوی یک هدف سیاسی یا ملی میهنی. این تفکر که می‌تواند بزرگترین ضربه را به نشاط توده‌ها وارد کند، البته می‌تواند بجز ایجاد یأس همگانی سیاسی به انگیزه‌ی برای حرکت نازاری و چه بسا ناآگاهانه مردمی منجر شود که بخاطر نداشتن حزب و تشکل و سازمان و ابزارهای تحلیل وقایع داخلی و جهانی می‌روند تا برای خود و آیندگان فاجعه بیافرینند.

نه گمان نمی‌کنم کسی اکنون ادعا کند که مردم وظیفه‌شان تمام شده است، گرچه هستند کسان زیادی که بر این باور باشند که

حالا وظیفه ایشان پشتیبانی و اطاعت و گوش به فرمان و سوخت‌رسانی است. من، اما، چنین نمی‌اندیشم و فرزندان بيشماری نیز چون من. ما گمان می‌کنیم وظیفه مردم تازه شروع شده است. آنان حق دارند در میان تمام نجات‌ها و قدردانی‌ها از زحمات گذشته و دستاوردهایش، نگاه نقادانه را بطلبند. و ما کارشناسان و روشنفکران حق داریم بخواهیم که این نگاه باید نهادینه شود. بی این فرایند، در واقع هر گروه از اقدامها و سیاستهای اجتماعی و اقتصادی بی در پی همانند مصالح ساختمانی خواهند بود بی ساختار و مواد نگاهدارنده، که هر آینه امکان فروریختن آن می‌رود، و آن نیز بدبختانه بر سر مردمی آوار خواهد شد که ناخواسته ساخته و در پناهش سکنی گزیده‌اند.

باز، ضروری است که:

برای توسعه آزادیهای مدنی و مشارکت‌ها، برای به میدان آوردن اندیشه‌ها و تلاشهای سازمان یافته مردم، مساعی مردمی هم بکار برود. نمونه قابل ذکر ایسن که اگر در گذشته صلاحیت نامزدهایی در انتخاباتی چند بی دلیل قانونی مشخص به زیر سوال رفت، نباید این پایگاهی باشد برای یک تازی بی‌رقیب. بلکه برعکس باید همین امر خود به زیر سوال برود. من بیاد می‌آورم گفته‌ی از آقای خاتمی رادر آخرین روزهای اشتغال مسند وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که در آن (نقل به معنا) ایشان گفتند که وظیفه اصلی خود را در این مسند، در این می‌بینند که آنچنان شرایط همواری فراهم کنند که دیگران بتوانند به راحتی به نقد و نظر پیرامون دولت و جامعه و از جمله خود ایشان بپردازند. این گفته اگر نهادی شود به وظیفه‌ی خطیر برای دولت و مسئولان تبدیل گردد معنای آن همانا حرکت لازم - گرچه نه کلی به سوی یک جامعه مدنی است. ارزشمند است زیرا در چنین جامعه‌ی زمینه‌های مساعد برای رشد انوئل‌های مسئولیت‌گریزی، فساد و ارتشاه و بی بند و باری و باندبازی و دغسکاری و بی قانونی و حرمت شکنی باقی نمی‌ماند. در چنین جامعه‌ی نیروی کار و فرزندان با هم به سمت آینده‌ی روشن حرکت می‌کنند و اهمیت می‌یابند. امید جوانان در چنین جامعه‌ی بارور

ضروری است برای توسعه آزادی‌های مدنی و به میدان آوردن اندیشه‌ها و تلاش‌های سازمان یافته مردم، مساعی مردمی هم بکار برود.

می‌شود. در چنین جامعه‌ی می‌توان برای رشد اقتصادی توأم با عدالت اجتماعی، از طریق بالا بردن حرمت کار و حرمت انسان، سخاوتمندانه و امیدوارانه برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری و کار کارشناسی کرد. باز ضروری است که:

فرایندهای عملی مشارکت مردم در امور فراهم آید. این یعنی نه فروش ارزان و حراج دارایی‌ها و سرمایه‌های دولتی همیشه و همه جا و به هر قیمت به کسانی که امکان خرید و تملک ارزان آن را دارند، به آن نحو که نام ادامه خصوصی‌سازی باشد. بالاتر از آن، این یعنی فرصت دادن به ابتکارهای خصوصی بویژه جوانان و میان‌سالان با تجربه و فارغ‌التحصیلان تا در چارچوب‌های تعاونی و مشارکت‌کاره پایه‌ی بتوانند این همه منابع از دست رفته را بدست آورند و بکار اندازند. توسعه مشارکت در این حال با عدالت اجتماعی همراه می‌باید باشد. یعنی اینکه در شرایطی که نیروهای مادی و اجتماعی انحصار طلب بخش اساسی امکانات موجود را از آن خود کرده‌اند نه تنها باید در راستای بازنگری و نسبت به چگونگی انباشت مال و ثروتشان مورد بازجویی قانونی قرار گیرند بلکه باید در جایی نشانه شوند که فقط براساس استحقاق خود در یک جامعه مدنی بتوانند توان مادی و اجتماعی بدست آورند. باری توسعه مشارکت‌های اقتصادی جز با ایجاد امکانات هر چه برابر تر برای همگان بدست نمی‌آید. اما این نیز فقط می‌تواند مؤثرترین ابزار برای فراموش کردن عدالت واقعی اجتماعی باشد، اگر بتواند بر نیروی گسترده تری مشارکت‌های مردم و توان بخشیدن به دارایی‌های اجتماعی صورت بگیرد. سیاست‌گذاری از بالا برای جایجایی در ساختار توزیع درآمد بی‌نتیجه می‌ماند و دست کم در شرایط موجود جامعه ما نتیجه‌ی نمی‌دهد.

باز ضروری است که:

مشارکت‌ها و توسعه آزادیهای مدنی در چارچوب قانونمندی و توانمندی به حرکت درآید. این نظریه مهندسانه که اگر شیئی‌ای کاملاً سرد شده باشد و آن را ساگهان گرم کنیم می‌ترکد به درد

آزمایشگاه دوره کاردانی رشته شیشه می‌خورد - و خیلی هم در آن جا بدرد می‌خورد. در جامعه‌شناسی سیاسی مانند همه رشته‌های علوم اجتماعی لازم است از روش‌های ویژه و برانزده همین رشته در همین جامعه استفاده کنیم. روشهای زیست‌شناسی و تکامل و مهندسی را نباید بگذاریم در جامعه‌شناسی کاربردی ما جا بیفتند. به این ترتیب است که باور می‌آوریم که هیچ نارسایی و مشکلی با فرصت دادن برای ایجاد سازمانها، احزاب، جمعیت‌ها، اتحادیه‌ها (بویژه مربوط به کارگران و زنان و مصروف‌کنندگان و طرفداران محیط زیست و مصلحان اجتماعی یا محیط زیست مصنوع) پیش نمی‌آید، مگر آنکه گسترش آگاهیها و تحرک‌ها و امیدها برای کسانی که منافعی جا افتاده و متناقض با توسعه همگانی ملی همین جامعه اسلامی ایران دارند مخاطره‌آمیز باشد.

و بالاخره باز ضروری است که:

دولت خود را برای تأمین آزادی‌های قانونمند و پیگیر و مبتنی بر اراده‌های مردمی به‌رحال و با هر بهی که هست ولو آنکه مخالف سیاستهای دولت از آب درآید، آماده کند. دولت خود را برای تأمین حداقل‌های لازم مادی مانند تحصیل، بهداشت، امنیت اجتماعی، امنیت قانونی و انتظامی جانی و مالی، امنیت سیاسی، مهار تورم‌های فقرزا، تأمین حداقل غذا و همانند آنها، به مثابه اصول اساسی توسعه و رفاه آماده کند. دولت خود را چونان سد سکندر در برابر بی‌قانونی و فساد و بی‌بند و باری ضد اجتماعی قرار دهد. دولت خود را ضامن آزادی و حریم خصوصی و شخصیت منش انسانها بویژه جوانان بداند. دولت خود را موظف به حفظ قله‌های استراتژیک اقتصاد در جهت هدایت اقتصاد ملی به سوی رشد بادوام و رشد درونزا بداند. دولت خود را به اینسکه باید از گسترده‌ترین نیروها برای حفظ استقلال، حرمت ملی، توسعه و ترقی، فرهنگ ارزشمند خودی، دفع توطئه‌ها و تجارزه‌های بیگانگان و بی‌وطن‌های شناخته شده و پنهان و انحصارطلبی بیرهیزد مکلف بداند. بی‌تردید هیچ کارشناس وارد به حداقل دانش سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی نمی‌تواند ادعا کند که در شرایطی مانند شرایط اقتصاد سیاسی ایران، دولت باید از داشتن هر نوع رأی و سلیقه و استقلال و توانمندی و ابتکار عمل دست بکشد و صرفاً با بادهای وزان از هر سو خود را خم کند. چنین نیست و چنین نیز نبوده است. من فقط به سهم خود آرزو می‌کنم که دولت مواضع اجتماعی خود را به نفع توسعه همگانی و مردمگرا و گسترش آزادیها و امکان مشارکت‌های مردمی تحکیم کند.